

گذری بر زندگانی

امیر المؤمنین علی علیه السلام

الهام بهجتی اردکانی - فارغ التحصیل

الهیات و معارف اسلامی

ده سال پیش از بعثت نبی اکرم صلی الله علیه و آله بوقوع

پیوست^۲

فاطمه نام این مولود را «حیدر» نهاد و از طرف خداوند، نام «علی» بر این فرزند نهاده شد؛ زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ عَلِيًّا مِنْ نُورِي وَخَلَقَنِي مِنْ نُورِهِ وَكَانَ نُوْرِي وَاحِدًا»؛ بدوستی که خدای متعال علی را از نورم خلق کرده است و مرا نیز از نور خودش خلق کرده است و ما هر دو از یک نور واحد هستیم.

در کتاب مناقب ابی طالب دو کتبه برایش در کبر مسند است. علاوه بر ابوالحسن و ابوتراب که مشهورترند، ابان الریحانین، ابان السبئین، ابان الحسین نیز از کتبه های حضرت علی علیه السلام می باشد؛ و او خود کتبه ابوتراب را بیشتر دوست می داشت زیرا پیامبر او را به این لقب خوانده بود.

مادرش فاطمه بنت اسد، نخستین زن هاشمی است که مسلمان شد و به مدینه هجرت کرد.^۳ گویند: مادرش یازدهمین

«ای روزگار! کاش می توانستی همه قدرتهایت را، و ای طبیعت! کاش می توانستی همه استعدادهایت را در خلق یک انسان بزرگ، نبوغ بزرگ» و قهرمان بزرگ جمع می کردی و یک بار دیگر به جهان ما یک علی دیگر می دادی!

(الامام علی صوت العدالة الانسانیة، دکتر جرج خردان)

نوزاد کعبه

چون به صفحات گذشته تاریخ بنگری فاطمه دختر اسد را می بینی که به سوی کعبه روی می آورد، و طواف می کند پس از لحظه ای پاهایش سست می شود، بناچار دست به پرده کعبه می رساند، دردی سخت درون خود احساس می کند، با زحمت خود را نگاه می دارد و ناگهان خود را به گوشه ای می کشد و آهسته در میان پرده های کعبه از چشمها پنهان می شود.

پس از سه روز که باز می گردد تازه مولودی را روی دست، پیچیده در پرده کعبه، در آغوش گرفته است.^۱

آری این واقعه در ۱۳ رجب، روز جمعه و

(۱) امام علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۶۶-۶۵

(۲) شیعه در اسلام، ص ۱۲۶

(۳) مناقب الامام علی بن ابی طالب، ص ۵

فردی بود که مسلمان شد.^۱ در روز وفات فاطمه بنت اسد، علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، پریشان بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا ابالحسن! چرا پریشانی؟ گفت: مادرم در گذشته است. پیغمبر فرمود: مادر من هم؛ سپس پیراهن خود را می دهد و می فرماید این پیراهن را کفن او کنید. به پیامبر عرض کردند: با کسی چنین رفتار نکرده‌ای که با فاطمه کردی. فرمود: او بهترین خلق خدا بود و من پیراهن خود را کفن او ساختم تا از فشار قبر در امان باشد. او سانوی باایمانی بود که اعتقاد به توحید و ایمان به خدا، از کلامش هویدا بود.^۲ شش سال بیشتر از عمر علی علیه السلام نمی گذشت که قحطی شدیدی مکه را فراگرفت و چون ابوطالب مرد عیالمندی بود، پرداخت هزینه یک خانواده پرجمعیت در سال قحطی برای او دشوار می نمود، از اینرو پیامبر و عمویش عباس که توانگر بودند، تصمیم گرفتند هر کدام پسری از پسران ابوطالب را به خانه ببرند. در این میان حضرت محمد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را انتخاب کرد.^۳ او تحت تربیت و تأدیب مستقیم آن حضرت قرار گرفت و در تمام شؤون پیرو عقاید و عادات ایشان بود، بطوری که در اندک مدتی حرکات و سکنات پیامبر را الگو قرار داد. در هشت سالگی نزد ابوطالب بازگشت، ولی اکثر اوقات در خدمت پیامبر بود.^۴ حضرت علی علیه السلام هنگام

بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ده ساله بود و اولین کسی است که اسلام آورد. این مطلب مورد تصدیق همه مورخان و محدثان اهل سنت هم می باشد.^۵ «یوم الدار» روزی است که پیامبر مأمور شد بستگان خود را پس از یک مهمانی به دین اسلام دعوت کند. در آن روز و در آن خانه بزرگ، کسی به دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله - مبنی بر انجام رسالت و جانشین قرار دادن و وصی قرار دادن بعد از خودش - پاسخ مثبت نداد، مگر علی علیه السلام، که نابالغ و ده ساله بود. پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را سه بار تکرار کرد و در هر سه بار تنها علی علیه السلام دعوت ایشان را پاسخ داد. آنگاه پیامبر روی بدان جماعت کرده و فرمودند: «تو برادر و روزی و وصی و خلیفه بعد از من هستی»^۶ مسئله دیگری که بر افتخارات علی علیه السلام می افزاید و از احادیث متواتر است اینست: «خیرین شب النبوة النبیت» است. آن شب پیامبر صلی الله علیه و آله در پی تصمیم قریش مبنی بر به قتل رساندن ایشان، به غار ثور پناه برد و علی علیه السلام در بستر پیامبر خوابید. صبح هنگام که رجال قریش به بستر او حمله بردند، علی علیه السلام را به جای پیامبر یافتند از او پرسیدند: «رسول خدا کجاست؟» فرمود: «من نگهبان او نبودم، شما هم او را به من نسپرد» بودید که از من باز می خواهید.» سن حضرت را در آن موقع ۲۳ ساله ذکر کرده اند.^۷

بعد از این ماجرا علی علیه السلام سه روز در مکه ماند و وامانت‌های مردم را به آنها بازگرداند و همراه با فواطم (فاطمه دختر پیامبر، مادر خودش و دو زن دیگر) به مدینه هجرت و در مسجد شجره به پیامبر پیوست.^۸ در مدینه نیز علی علیه السلام همواره ملازم پیامبر صلی الله علیه و آله بود، تا اینکه در سال اول هجری که پیامبر میان صحابه پیمان اخوت بست، میان خود و علی علیه السلام نیز پیمان اخوت قرار داد.^۹

علی علیه السلام در غزوات و جنگها:

۱- غزوة بدر

جنگ بدر در سال دوم هجری و روز هفدهم ماه مبارک رمضان رخ داد. مشرکان در این جنگ سه هزار نفر و مسلمانان ۳۱۳ نفر بودند. در نهایت مسلمانان - که بیشتر آنها فاقد ساز و برگ جنگی بودند- پیروز شدند. هفتاد نفر از مشرکان به قتل رسیدند، که بنا بر نقل مورخان، بیش از نیمی از کشتگان،

(۱) علی (ع) چهره درخشان اسلام. ص ۱۸

(۲) الارشاد مفید، ص ۳

(۳) شیعه در اسلام، ص ۱۲۶

(۴) علی کیست؟ ص ۱۴

(۵) ایشان بعد از حضرت خدیجه دومین نفری بودند که به دین اسلام گرویدند.

(۶) الارشاد، ص ۵

(۷) تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۷

(۸) زندگانی امیر المؤمنین علی (ع)، ص ۳۰۴

(۹) علی کیست؟ ص ۳۱، ۳۰

توسط علی علیه السلام هلاک شدند. از آن پس نام «علی» به عنوان دلآوری شجاع و بسی نظیر در میان عرب بلند آوازه گشت.^۱

۲- غزوه أُحد^۲

این غزوه در سال سوم هجری در کنار کوه احد بین مسلمانان و مشرکان به وقوع پیوست. در این جنگ لشکریان اسلام هفتصد نفر و کفار پنج هزار نفر بودند.

در نهایت هفتاد تن از مسلمانان از جمله حمزه - عموی پیامبر - به شهادت رسیدند و پیامبر از ناحیه بینشانی صدمه دید و دندان‌شان شکست و به غیر از علی علیه السلام و چند نفر دیگر کسی مراقب حضرت نبود.

آن روز پس از زشادتها و افتخارات علی علیه السلام؛ جبرئیل ندا داد: «لا فتی الا علی ولا سیف الا ذوالفقار»^۳

۳- غزوه احزاب (خندق)

اخراج بعضی از قبایل یهود از مدینه از جمله «بنی نضیر»، آنها را نسبت به مسلمانان بخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین ساخت. آنان با همدستی قریش در سال پنجم هجری تصمیم به از بین بردن اسلام و مسلمانان گرفتند. مسلمانان نیز در مقابل به پیشنهاد «سلمان فارسی»، خندقی دور تا دور شهر ساختند، از این رو این نبرد، «خندق» نام گرفت. در آن روز پهلوان نامدار مشرکان «عمرو بن عبدود» چندین مرتبه مبارز طلبید و در هر مرتبه علی علیه السلام اعلام

آمدگی کرد و از پیامبر اجازه خواست. پیامبر صلی الله علیه و آله آنگاه که اجازه دادند، خود عمامه بر سر علی نهاد و شمشیر بر کمرش بست و برای او دعا کرد و او را روانه جنگ کرد. قسمتی از دعای ایشان این بود که فرمود:

«بار خدایا! در جنگ بدر عیده را از دهنتم گرفتی و در جنگ احد حمزه به قتل رسید، امروز علی علیه السلام را برای من حفظ کن»^۴

بعد از آن علی علیه السلام به سوی عمرو رفت و او را به اسلام دعوت نمود، اما او نپذیرفت؛ پس جنگیدند.

پیامبر در آن لحظه فرمود: «برز الایمان کله الی الشری کله»^۵ تمامی ایمان با تمامی کفر به مبارزه برخاسته است.

آنگاه که حضرت علی علیه السلام غالب به روی سینه عمرو نشست او آب دهان بر روی مبارک حضرت برتاب کرد؛ امام از روی سینه او برخاست، چند قدمی راه رفت، سپس بازگشت و سر عمرو را از بدنش جدا کرد. در این زمان بانگ تکبیر برخاست و معلوم شد عمرو به قتل رسیده است.^۵

۴- جنگ سلاسل^۶ (ذات السلسله)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این جنگ نیز ابوبکر و عمر را به این منطقه فرستاد، ولی هر دو شکست خوردند. عمرو بن عاص هم که به حيله گری معروف بود نتوانست در این میدان تاب بیاورد و زودتر از دیگران بازگشت؛ اما حضرت علی علیه السلام پس از غافلگیری و شکست

دشمن از این مأموریت با پیروزی بازگشت.

۵- جنگ خیبر^۷

این جنگ در سال هفتم هجری در منطقه خیبر میان سپاه اسلام و یهودیان مقیم خیبر درگرفت.

در سه روز ابتدای جنگ، مسلمانان به فتوحی دست نیافتند؛ سرانجام روز سوم پیامبر فرمودند: «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله و يحب الله ورسوله كزاراً غير فرار لا يرجع حتى يفتح الله على يديه؛ فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و پیامبرش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد و کسی است که همیشه حمله کننده است و هیچگاه فرار نکند و از جهت جنگ برنگردد، تا خداوند بسه دست او (قلعه‌های خیبر را) بگنجد».

هرکس منتظر بود ببیند که این افتخار نصیب چه کسی خواهد شد؟

(۱) علی کیست؟، ص ۳۴-۳۵

(۲) اُحد نام کوهی است، بزرگ و مشهور که در شش کیلومتری مدینه قرار گرفته است.

(۳) علی کیست؟، ص ۳۸-۳۹

(۴) همان منبع، ص ۷۴

(۵) علی کیست؟، ص ۴۵

(۶) علی بن ابی طالب، پشوای مسلمین، ص ۹۴

(۷) خیبر لغتی است عبرانی، به معنای قلعه و حصار محکم، که در ۱۲۰ کیلومتری مدینه دهستانی یهودی‌نشین بود.

فردای آن روز پیامبر ﷺ پرچم مسلمانان را به علی علیه السلام سپرد، آن حضرت به طرف قلعه هجوم آورد و پس از درگیری با جمعی از یهودیان با نیروی خارق العاده‌ای در قلعه را از جا کند و آنجا را فتح کرد و بعد نیز قلعه‌های «ناعم» و «قموص» به دست مبارک ایشان فتح شد.^۱

عرفت مکه

در سال هشتم هجری سپاهیان پیامبر ﷺ بالغ بر هفت هزار نفر به همراه علی علیه السلام وارد مکه شدند و مکه بدون هیچ‌گونه خونریزی بدست مسلمانان افتاد؛ به دستور پیامبر تمام بتها را شکستند و علی علیه السلام با بر دوش مبارک پیامبر نهاد و بیت «هبل» را که بر فراز کعبه نصب شده نبود، سرنگون کرد.^۲

۷- غزوة حنین

بعد از فتح مکه و در راه بازگشت مسلمانان به مدینه قبیله «هوازن» و «ثقیف» در وادی حنین به گنجه نشین شدند. تعداد زیادی از مسلمانان را که غافلگیر شده بودند پا به فرار گذاشتند. فقط نه نفر از بنی هاشم در اطراف پیامبر ﷺ مانده بودند و از آن حضرت مراقبت می‌کردند. در این جنگ (همانند جنگ احد) علی علیه السلام شجاعت زیادی از خود نشان داد و از جان پیامبر دفاع کرد و بعد از روشن شدن هوا و جمع شدن مسلمانان، به دشمن هجوم بردند. حضرت علی علیه السلام پرچمداران قبیله «هوازن» را به هلاکت

رساند و بعد از مدتی صفوف آنها از هم پاشیده شد، و همگی پا به فرار گذاشتند.^۳

۸- جنگ تبوک

در این جنگ پیامبر ﷺ با عده‌ای عازم نبرد شد. اما از اینکه می‌دید گروهی از منافقان در مدینه باقی مانده‌اند و امکان دارند که در زمان و کورده‌گان از سوی ایشان مورد اذیت و آزار قرار گیرند، تصمیم گرفت علی علیه السلام را به جای خود در مدینه قرار دهد، منافقان برای اینکه علی علیه السلام را از شهر بفرانجند، شایع کردند که پیامبر دوست نداشته ایشان را به همراه خود ببرد، از این رو علی علیه السلام نزد پیامبر ﷺ شفاعت و این شایعه را به عرض پیامبر ﷺ رسانید. پیامبر ﷺ به او فرمود: اما عرضی بنا علی ان یكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انة لا نبی بعدی؛ «آیا خشنود نباشی ای علی! که تو نسبت به من همانند هارونی نسبت به موسی؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نیست...»^۴

واقعه غدیر خم

سال دهم هجرت بود که پیامبر ﷺ تصمیم به ادای فریضه حج گرفتند؛ پیامبر ﷺ پس از برگزاری آخرین مسناسک حج خود^۵ در روز ۱۸ ذی‌الحجه سال دهم هجرت، در سرزمین «غدیر خم» توقف نمودند؛ زیرا آیه مهمی بر پیامبر ﷺ نازل شده بود: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته

والله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین»^۶

این امر پیامبر را بر آن داشت که تمام حجاج را جمع کند. بعد از جمع شدن ایشان پیامبر دستور دادند که از جهاز شتر منبری را ترتیب دادند و خود بالای آن رفته و خطبه‌ای ایراد فرمودند، و پس از توصیه‌هایی فرمودند: «أکنْتُ أُولی بالمؤمنین من أنفُسهم؟ قالوا: بلی. قال: من کنت مولاه فهذا علیٌّ مولاه اللهم والِ من والاه و عادِ من عاداهُ وانصر من نصره و اخذل من خذله.»؛ «آیا من بهترین مردم هستم از خودشان؟ گفتند: بلی. گفت: کسی که من مولای او هستم پس علی

(۱) در این جنگ بود که یهود فدک را به پیامبر بخشیدند. محمد بن فاطمه (س) آن را به عنوان هدیه از بنی‌سهمیل کرد. (علی کیت، ص ۴۷-۴۹)

(۲) همان منبع، ص ۵۵

(۳) همان منبع، ص ۵۶

(۴) تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ص ۲۲۵

(۵) ابن همان حدیث «مسنزت» است. (الارشاد، ص ۱۴۳)

(۶) در کتاب خاندان وحی، ص ۱۵۲. نام این حج را به حجة الوداع، حجة الاسلام، حجة ابلاغ، حجة الکمال و حجة السلام نیز نوشته‌اند.

(۷) ای پیامبر! ابلاغ کن آنچه را که فرستاده شده است به سوی تو از جانب پروردگارت و اگر انجام ندهی، رسالتت را ابلاغ نکرده‌ای و خداوند بگه دارد ترا از مردم و به درستی که خداوند قوم کافران را هدایت نمی‌کند.

مولای اوست. خدایا! دوست بدار کسی را که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار کسی که با او دشمنی می‌کند و یاری کن کسی که او را یاری می‌دهد و بی‌یاری جوی از کسی که بی‌یاری می‌کند او را.

پس از آن دسته دسته مسلمانان بر علی علیه السلام وارد شدند و این ولایت و جانشینی را به او تبریک گفتند.

علامه مقبلی می‌گوید: «اگر حدیث غدیر خم مقطوع و متواتر نباشد، در دین اسلام هیچ خبری مقطوع نخواهد بود.»^۱

رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از مراجعت از مکه، واپسین روزهای حیات خود را سپری می‌کردند و هر روز بیماری ایشان سخت‌تر می‌شد. یک روزی که اصحاب دور ایشان نشسته بودند، فرمود: «دوات و کاغذی برای من بیاورید، تا برای شما چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید.» عمر گفت: «این مرد هذیان می‌گوید و به حال خود نیست کتاب خدا برای ما کافی است. هیاهوی حصار بلند شد آنگاه پیامبر فرمود: برخیزید و بروید.

از ابن عباس نقل شده است که عمر گفت: فهمیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواهد خلافت علی علیه السلام را تسجیل کند؛ اما برای رعایت مصلحت به هم زدم. و همچنین منقول است: «پیامبر در حال احتضار بودند و در آنحال

امیرالمؤمنین را نزد خود فرا خواندند و فرمودند: ای علی! سر مرا در دامان خود گیر! زیرا که امر الهی رسید و چون جان من بیرون رود آن را با دست خود بگیر، و به روی خود بکش، آنگاه مرا رو به قبله کن و کار (غسل و کفن) مرا خودت انجام بده و تو پیش از همه مردم بزم نماز گزار و از من جدا مشو، تا آنگاه که مرا در گور نهی و در همه حال، استعانت از خدای بجوی!»^۲

سید بن تریب پیامبر صلی الله علیه و آله در ۱۲ ربیع الاول سال یازدهم هجری، پس از یک عمر مجاهدت بدرود حیات گفتند و علی علیه السلام، عباس و تنی چند از بنی هاشم پیامبر صلی الله علیه و آله را غسل داده و در همان محل مدفون ساختند.^۳

علی علیه السلام در دوران خلفه سکوت برای وحدت

غوغای سقیفه

امام علی علیه السلام در حال غسل و انجام مراسم تدفین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، که عده بسیاری از انصار و مهاجران به همراه ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح به منظور تعیین جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در «سقیفه بنی ساعده» دور هم گرد آمدند. در نهایت امر پس از صحبت‌های بسیاری که میان ابوبکر، عمر و انصار و مهاجران رد و بدل شد، ابوبکر خلیفه مسلمانان شد.

این خبر توسط عده‌ای از افراد به علی علیه السلام رسید، علی علیه السلام فرمود: مگر آنها (انصار) نشنیدند که بارها پیامبر

فرمودند: انصار را عزیز بدانید و از آنها درگذرید. و این دلیل این است که مهاجران شایسته خلافتند و گرنه آنها مورد وصیت قرار نمی‌گرفتند. سپس فرمود: مهاجران به چه نحو استدلال کردند؟ عرض کردند: سخن بسیار گفتند و خلاصه کلام آنها این بود که: ما از شجره رسول خداییم و به کار خلافت از انصار نزدیک‌تریم.

علی علیه السلام فرمود: «چرا مهاجران روی حرف خودشان ثابت نیستند، اگر آنها از شجره رسول خدایند، من ثمره آن شجره هستم.»^۴

«عبدالفتاح عبدالمقصود» - از نویسندگان سنی غیر متعصب - می‌نویسد: «هرچه بود، تقدیر کار خود را بخرد، و دیگر حدس و فرض و آرزو تقدیر را تغییر نمی‌داد، فردی برگزیده شد که «تصادف» در انتخاب او از خواست مردم مؤثرتر بود.»^۵

بعضی از خاورشناسان نوشته‌اند، زمینه خلافت ابوبکر قبل از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فراهم شده بود و اجتماع انصار و ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح در سقیفه بنی ساعده مبتنی بر دستور و سابقه بوده و این مسأله قبلاً بین آنها حل شده بود، از

(۱) زندگانی امیرالمؤمنین علی (ع)، ص ۹۹

(۲) الارشاد، ص ۱۷۶

(۳) علی کیست؟، ص ۷۲

(۴) همان منبع، ص ۷۸-۸۰

(۵) امام علی (ع) بن ابی طالب، ج ۱، ص ۲۵۰

تعارفات و پیشنهادهایشان درباره خلافت در سقیفه و گزینش عمر توسط ابوبکر محتضر سخنان عمر در آخرین دقائق حیات که می‌گوید: اگر ابو عبیده جراح زنده بود، او را انتخاب می‌کردم - چنین برمی‌آید که استنباط خاورشناسان غربی تا حدی مقرون به حقیقت است.^۱

پس از اینکه ابوبکر خلیفه شد دوره دوم زندگی علی علیه السلام یعنی دوره بیست و پنج ساله سکوت در برابر جبهه‌های داخلی مخالف آغاز گردید.

خلافت ابوبکر

علی علیه السلام مجادلات زیادی با ابوبکر بر سر حقانیت خلافت خود داشت و ابوبکر را تا حد بسیار زیادی قانع کرد، ولی عمر او را از این کسار (دست کشیدن از خلافت و بخشیدن آن به علی علیه السلام) منع کرد.

از جمله امور غضب «فسدک» بود - که از آن حضرت فاطمه بود - از جمله ظلمهایی است که نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شود. ابوبکر می‌گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ام که فرمودند: ما پیامبران ارث نمی‌بریم و آنچه از ما بماند، «صدقه» است.

فاطمه علیها السلام خطبه‌ای در این باره خواند و ابوبکر را در برابر منطق محکمش حیران کرد، نکن نتیجه‌ای از آن بدست نیامد. ایشان به منزل بازگشت و از علی علیه السلام کمک خواست. امام او را به بردباری و صبر دعوت کرد

و فاطمه علیها السلام چاره‌ای جز صبر ندید و بعد از آن بود که در اثر ناملایمات و دردهای روحی رنجور و بیمار شدند و در همان حالت رحلت فرمودند.^۲ و این ابتدای مشکلات علی علیه السلام بود.

خلافت عمر

بعد از ابوبکر، عمر رضی الله عنه و وصیت او به خلافت رسید.

او پس از رحلت ابوبکر به مسجد رفت و همه به جز علی علیه السلام با او بیعت می‌کردند؛ و در طول خلافتش - که ده سال و شش ماه به طول انجامید - با دو کشور ایران و روم در حال جنگ بود. عمر پس از اینکه توسط ابولؤلؤ زخمی شد، شش نفر را برای شورای خلافت برگزید: علی علیه السلام طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، عثمان و سعد و قاص رضی الله عنه سپس گفت: اگر بعد از سه روز، پنج تن با انتخاب یکی موافقت کردند و یکی تخلف ورزید، او را بکشند و اگر چهار نفر به یک نفر رأی دهند، دو نفر مخالف را بکشند، و اگر آراء، مساوی شد، آن سه نفر که عبدالرحمن بن عوف جزء آنان است، صائب^۳ است و گردن سه نفر دیگر زده شود و اگر بعد از سه روز رأیی صادر نشد، هر شش نفر را گردن زند و مسلمانان خود خلیفه را تعیین کنند.

در نهایت، طلحه، حق را به عثمان داد، زبیر به علی علیه السلام و سعد و قاص نیز به عبدالرحمن - او شخصاً داوطلب خلافت نبود - سپس عبدالرحمن مردم

را در مسجد جمع کرد تا رأی خود را اعلام کند، و رو به علی کرد و گفت: یا علی! من هم مصلحت در آن می‌بینم که امروز همه مسلمانان با تو بیعت کنند ولی به شرط آن که طبق دستور خدا و سنت رسولش و شیخین - ابوبکر و عمر - عمل کنی! او شرطی را برای بیعت پیشنهاد کرد که شایسته مقام علی نبود، گرچه می‌بایست دیگر مردم بدان گردن نهند.^۴ او می‌دانست که علی جز از حق دفاع نمی‌کند و چون شیخین بر خلاف حق بود، علی آن را قبول نمی‌کند. و می‌فرماید: من به فرمان الهی، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و روش خودم، که همان رضای خدا و سنت رسول خداست عمل می‌کنم.^۵ سپس عبدالرحمن همین سخنان را به عثمان گفت و عثمان نیز با شوق قبول کرد، و آن روز، آغاز سلطنت بنی امیه بود.^۶

خلافت عثمان

از اولین اقدامات عثمان این بود که بنی امیه را از جهت مال و مقام، خرسند سازد و بیت‌المال را میان خویشاوندان خود به مصرف رساند و

(۱) امام علی مرتضی و خلافت ابوبکر، عمر، عثمان، ص ۳۱
 (۲) علی کیست؟، ص ۹۳-۸۰
 (۳) قول صحیح و درست
 (۴) علی بن ابیطالب، ص ۴۵۰
 (۵) علی کیست؟، ص ۱۰۱-۹۴
 (۶) علی بن ابیطالب، ص ۴۶۶

حکام و فرمانداران را بدون توجه به صلاحیتها از خاندان خودش انتخاب کرد. اصحاب پیامبر تصمیم گرفتند که او را متوجه عاقبت کار کنند که اگر ترتیب اثر نداد، او را عزل نمایند لکن او به حرف ایشان گوش فرا نداد. ابوذر غفاری را به «ریزه» تبعید کرد. و دستور داد، هیچکس حق بدرقه او را ندارد، به جز مروان که او را تحت الحفظ از مدینه خارج می‌سازد، علیرغم این امر، علی علیه السلام به همراه حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و عمار رضی الله عنه، ابوذر را تا مسافت زیادی از راه بدرقه کردند. آن اقدام حضرت علی علیه السلام از جمله مبارزات ایشان در دوران خلافت عثمان با او بود.

بنابه نقل مورخان آنگاه که عده‌ای از اهل مصر علیه او شوریدند، از علی علیه السلام استمداد جست تا آنها را به مصر برگرداند.

پایه‌های خلافت عثمان هر روز بیش از روز پیش متزلزل می‌گشت و علی علیه السلام چندین بار عثمان را نصیحت کرد، ولی او تغییر نمی‌کرد، حتی به مسجد آمد و مردم را تهدید نمود و مردم مدینه علیه او شوریدند. خانه‌اش را محاصره کردند؛ تا اینکه حتی به آب آشامیدنی هم دست نیافت و او برای به دست آوردن آب به بام آمد و از علی علیه السلام برای این امر کمک خواست، و علی علیه السلام نیز به او کمک کرد.

علت حمایت علی علیه السلام از عثمان این بود که اولاً: می‌خواست خلیفه

کسی باب نشود؛ ثانیاً: می‌ترسید که خود او در معرض اتهامات ناروا قرار گیرد؛ ثالثاً: با روش ناجوانمردانه انقلابیون مخالف بود.^۱

بعد از کشته شدن عثمان مسلمانان بر در خانه علی علیه السلام ازدحام نمودند و خواستار با او شدند. لکن امام علیه السلام سر ساز نمی‌زند و می‌فرماید: «شما را، طاقت حمل خلافت من نیابتید و دیر با زود روگردان می‌شوید؛ زیرا موضوع خلافت یک امر ساده نیست...»

سرانجام با اصرار زیاد مردم، علی علیه السلام خلافت را پذیرفت و فرمود: حال که اصرار دارید جز این نیست که به مسجد برویم تا بیعت با من علی و در ملاعام باشند. او سال‌آخره حضرت علیه السلام پس از ۲۵ سال در ۱۸ ذی الحجه سال ۳۵ هجری به خلافت برگزیده شد.

شیان ذکر است در طول سالهای خلافت ابوبکر، عمر و عثمان، علی علیه السلام در مسائل عامض علمی، قضایی و سیاسی - که خلفای مزبور را عاجز و درمانده می‌دید - برای حفظ اسلام و روشن نمودن حقایق دینی، خطاها و لغزشهایشان را تذکر می‌داد و آنها را راهنمایی می‌کرد؛ چه بسا خود خلفا از علی علیه السلام استمداد می‌جستند، و اگر وجود مقدس آن حضرت نبود، جنبه علمی اسلام به علت نادانی و آشنا نبودن خلفا به حقیقت امر، صورت واقعی خود را از دست می‌داد. از اینرو ابوبکر در ابتدای

خلافتش می‌گوید: اقیلونی و لست بخیرکم و علی علیه السلام فیکم؛ «مرا رها کنید و از من درگذرید و من بهترین شما نیستم در حالی که علی در میان شماست.»^۲

و یا عمر بارها گفته است: لو لا علی علیه السلام لهلك عمر علیه السلام؛ «اگر علی نبود، عمر هلاک شده بود.» و یا در جای دیگر می‌گوید: لا أبقانی الله لمعضلة لم یکن لها أبو الحسن؛ «خدا مرا به مشکلی نیندازد، که علی برای حل آن در آنجا نباشد.»

علی علیه السلام در دوران خلافت

همانگونه که گفته شد، حضرت در سن ۳۵ هجری به خلافت رسید. عده گشتری تا میل و رغبت با حضرت بیعت کردند و عده‌ای دیگر چون طلحه و زبیر خیالاتی در سر می‌پروراندند و می‌گفتند: خوب است با علی بیعت کنیم تا بلکه او به ما امتیازاتی دهد و حکومت پاره‌ای از شهرها را به ما واگذارد.

حضرت علیه السلام پس از پذیرفتن خلافت و ادای فریضه نماز در مسجد، به منزل بازگشت و فردای آن روز طی خطبه‌ای مردم را از روش کار و برنامه حکومت خویش مطلع نمود، و بار

۱) علی بن ابی طالب، ج ۲، ص ۳۲۲

۲) همان منبع، ص ۳۳۸

۳) علی کیست، ص ۱۰۵

۴) همان منبع، ص ۱۰۶

دیگر تأکید فرمود: «من جز به راه حق نمی‌روم و روش پیامبر را که سالهاست متروک مانده، ادامه می‌دهم، و دستورات کتاب خدا را اجرا می‌کنم...» بنابراین در تقسیم بیت‌المال همه مسلمانان در نظر من بی تفاوت و یکسان هستند، و بنای حکومت من بر پایه عدل و داد است. ستم‌دیدگان بی‌نوا در نزد من عزیزند و نیرومندان ستمگر، ضعیف و زبون...»^۱

مشکلات حضرت علی (ع) در دوران خلافت

عمده مشکلات حضرت (ع) را به چهار قسمت تقسیم کرده‌اند:

۱- برقراری عدالت اقتصادی: که از نتایج عملی آن جنگ جمل بود، تا آنجا که علی (ع) به مردم رو کرد و فرمود: ای مهاجر و انصار! آیا با اسلام خود، بر خدا و رسول منت می‌گذارید؟

۲- مسائل نژادی: این مسئله از هنگامی آغاز شد که در زمان خلیفه دوم دروازه‌های کشورهای ایران و شامات بر عربها باز شد و برده‌های ایرانی و رومی وارد حوزه اسلامی شدند. «یعقوبی» می‌گوید: علی (ع) اموال را میان مردم مساوی تقسیم می‌کرد. و به موالی (بردگان عجم آزاد شده) به همان اندازه می‌داد که به عربها؛ و وقتی علت را پرسیدند، فرمود: «که در کتاب خدا، فرزندان اسماعیل بر اسحاق برتری ندارند.» و این مسئله بر عربها، خصوصاً قریش سخت آمد.

۳- مسأله انحراف دینی: بعد از فتوحات مسلمانان و رسیدن غنایم به دست مردم، کم‌کم انگیزه‌های دینی میان ایشان رو به کاهش نهاد و جای آن را انگیزه‌های مادی پر کرد؛ و این معضل علاوه بر اینکه خود به عنوان یک انحراف مطرح بود، مشکلاتی را در بعد سیاسی و اجتماعی بر سر راه علی (ع) ایجاد می‌کرد.

۴- فساد داخلی: عمده توجه خلفای گذشته، به فتوحات و گسترش حوزه خلافت بود و محیط داخلی و اصلاح آن، به فراموشی سپرده شده بود. در تأیید این نکته امام می‌فرماید: *الا و ان یلتکم قد عادت کسبیتها یوم بعث الله نبیع؛* «آگاه باشید که وضعیت امروز شما همانند روزی است که خداوند پیامبرش را مبعوث کرد.»^۲

اقدامات علی (ع) در منصب خلافت

۱- اجرای عدالت
 ۲- منعی ساختن امتیازات دانه شده از سوی عمر به مهاجران
 ۳- برکناری کارگزاران عثمان
 ۴- دعوت مردم به تقوا و نفی دنیاطلبی از طریق خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار
 ۵- آموزش علم نحو به ابوالاسود جهت کتابت قرآن
 ۶- نقل احادیث نبوی و نگارش

سیره آن حضرت

۷- دقت در مصرف بیت‌المال^۳

وقایع مهم دوران خلافت علی (ع)

۱- جنگ جمل

طلحه و زبیر به منظور بدست آوردن حکومت بصره و کوفه با امام علی (ع) بیعت کردند؛ لکن امام (ع) آن دو را از وصول به نیشاب ناکام گذاشت، و در پی این اقدام امام، تصمیم گرفتند که به مکه بروند تا برای رسیدن به مقاصد خود آسوده‌تر باشند. از سوی دیگر «عایشه» که همواره علیه عثمان تبلیغ می‌کرد، در راه بازگشت از حج عمره به مدینه با شنیدن خبر مرگ عثمان و جانشینی علی (ع) به مکه بازگشت، و با تغییر موضع خویش، به خونخواهی عثمان پرداخت. او با طلحه و زبیر لشکری از مخالفان حضرت را گرد آورد.

حضرت علی (ع) پس از شنیدن این خبر، در صدد از میان برداشتن شورشیان بصره برآمد و با خطبه‌ای شیوا و غرّاء و یادآوری اعمال آنها در بصره، اهل مدینه را از قضا یا آگاه نمود و برای رفع غائله، مردم را از مدینه حرکت داد.

از سوی دیگر عایشه سوار بر شتر به همراه طلحه و زبیر و دیگر مخالفان حضرت خود را تا چند کیلومتری مدینه رساندند؛ امام (ع) ابتدا نامه‌ای به طلحه و زبیر فرستاد، لکن آنان

(۱) همان منبع، ص ۱۲۵

(۲) تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۵۰

(۳) تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۴۶۶-۴۵۰

پیروزی را از آن خود می‌دیدند؛ سرانجام در روز ۱۷ جمادی الثانی سال ۳۶ هجری دو سپاه در مقابل هم قرار گرفتند.

روز سوم سپاه جمل متلاشی شد و عایشه نیز تحت الحفظ برادرش محمد بن ابوبکر به مدینه فرستاده شد. این جنگ برای اسلام اثرات و نتایج سویی را در بر داشت:

۱- حس کین خواهی را در عرب زنده و اساس اختلاف و عداوت را در آنها استوار کرد، زیرا این جنگ، حدود ۱۵ هزار نفر یا بیشتر تلفات جانی داشت.

۲- اختلافات قبلی و تفرقه مسلمانان را بیشتر کرد.

۳- راه وصول معاویه را به خلافت نزدیکتر ساخت؛ زیرا در طول این مدت معاویه توانست بنا استفاده از فرصت به جمع آوری سپاه و فریب مردم، اقدام کند.^۱

۲- جنگ صفین

این جنگ را حضرت علیه السلام و قاسطان (بازگرداندگان از حق) در سال ۳۶ هجری روی داد، و در حدود دو سال بطول انجامید.

پس از مرگ عثمان معاویه بارها به بهانه خونخواهی او امام را دعوت به جنگ کرد.

امام علی علیه السلام نیز در جواب هریک از نامه‌های معاویه او را از جنگ برحذر می‌داشت؛ لکن با اصرار معاویه، حضرت علی علیه السلام مردم را به

مقابله با معاویه فرا خواند.

معاویه با کمک عمروعاص و با دروغ و تزویر سیصد هزار نفر از مردم شام را به بهانه خونخواهی عثمان برای جنگ آماده کرد.

معاویه چون قبل از علی به صفین رسیده بود، آب را بر علی علیه السلام و سپاهانش بسته بود. مالک با یک حمله راه را باز کرد و بعد از تصرف محل مزبور، علی علیه السلام آب را بر هر دو سپاه مباح نمود.

تا آخر ذی الحجه سال ۳۶ هجری جنگ میان سرداران قشون طرفین برقرار بود و در سال ۳۷ هجری هر دو طرف حاضر شدند که در محرم (که از ماه‌های حرام است) نجنگند. این جنگ در عتبه ماه صفر شروع شد و تا هفدهم صفر سال بعد ادامه داشت.

بنا به قول ابن شهر آشوب، در مرحله دوم جنگ، چهار هزار نفر از سپاه علی علیه السلام و ۳۳ هزار نفر از سپاهیان کشته شدند. با حيله عمروعاص، سربازان معاویه، قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند و فریاد برآوردند: «ای مردم! با ما به کتاب خدا رفتار کنید و خون مسلمانان را به ناحق نریزید!»

مالک اشتر که بیش از سایر فرماندهان پیشروی کرده بود، گفت: ای مردم! فریب مخورید اینها به کتاب خدا عقیده ندارند... ولی اشعث بن قیس و خالد بن معمر که معاویه، وعده امارت به آنها داده بود،

سخنان مالک را نادیده گرفتند و گفتند جنگ با اینان حرام است.

بالاخره دو سپاه، تن به حکمیت دادند. معاویه، عمروعاص و اشعث و همراهانش ابوموسی اشعری را - که مردی ساده لوح بود- برای حکمیت انتخاب کردند و چون خبر به علی علیه السلام رسید، فرمود: «سبحان الله! اختیار تعیین حکم را نیز به من نمی‌دهند، لا اقل در این مورد با من موافق باشید و برای اینکار عبدالله بن عباس یا مالک اشتر را انتخاب کنید.» ولی اشعث و همراهانش در پاسخ گفتند: یا علی، این عباس پسرعموی توست و جز به رضای تو کاری نمی‌کند، و مالک اشتر هم برافروخته این جنگ و متهم به قتل عثمان است و این فرد نمی‌تواند با عمروعاص کنار بیاید، ولی ابوموسی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است و برای اینکار هم مناسب است.^۲

۳- حکمیت^۳

علی علیه السلام ابو موسی را همراه با ابن عباس و به فرماندهی شریح بن هانی با چهارصد نفر به آن منطقه فرستاد. عمروعاص نیز با چهار صد سوار چند روز قبل از ابو موسی به آنجا رفت.

ابو موسی و عمروعاص بعد از صحبت زیاد تصمیم گرفتند هر کدام

(۱) علی کیست؟، ص ۱۳۱-۱۴۸

(۲) همان منبع، ص ۱۴۹-۱۸۶

(۳) حکمیت در دومة الجندل. برقرار شد.

خلیفه خود را برکنار کنند و کار را به شورای خلافت واگذار کنند. از اینرو در روز معین ابتدا ابوموسی بر منبر رفت و گفت: من از جانب مسلمانان عراق، علی را از خلافت خلع می‌کنم و عمروعاص نیز گفت: حال که ابوموسی علی را خلع کرد من نیز با نظر او موافق بوده و معاویه را به خلافت برمی‌گزینم.

بعد از این ماجرا ابوموسی از ترس علی علیه السلام و یارانش به مکه گریخت و عمروعاص نیز به سوی معاویه شتافت.^۱

۴- جنگ نهروان

پس از گذاردن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها در جنگ صفین، عده‌ای به پا خواستند و گفتند: «تکلیف کشته‌شدگان این جنگ چیست؟ و به حضرت علی علیه السلام اعتراض کردند و گفتند: «ما حکم خدا را خواستیم نه حکمیت ابوموسی و عمروعاص را» آنان به مخالفت هر دو سپاه برخاستند و عقیده‌شان این بود که علی علیه السلام و معاویه هر دو باطلند و حکم، مخصوص خداست. در نتیجه هنگام مراجعت از صفین حدود دوازده هزار نفر از سپاه علی علیه السلام جدا شدند و بقیه سپاه را نیز تکفیر نمودند و بعد از رسیدن به کوفه تحت سرپرستی «عبدالله بن وهب» به حروراء رفتند.^۲

وقتی موضوع فتنه خوارج در شورای نظامی مطرح گردید، چنین نتیجه گرفته شد که اگر سپاه علی علیه السلام به

منظور حمله به شام از کوفه خارج شود، مسلماً خوارج شهر را اشغال خواهند کرد، پس مصلحت در آن است که پیش از حرکت به سوی شام، ابتدا کار را با خوارج یکسره کنند. طبق معمول علی علیه السلام نامه‌ای برای خوارج نوشته و آنها را نصیحت کرد و وقتی عندالله زامن بنی ناضه را خواند به طبرستانگاهی به حامل نامه گفت: «که از قول ما به علی بگو، تو کافری و اول باید توبه کنی، آنگاه ما را به کمک خود فرا خوانی» سپس دستوز عزیمت خوارج به نهروان را صادر کرد. علی علیه السلام نیز سپاه خود را به نهروان گسیل کرد. با رسیدن سپاهیان علی علیه السلام به نهروان، خوارج هماهنگ گفتند: لا حکم الا لله و لو کرة المشرکون؛ «هیچ حکمی به جز حکم خدا نیست و باید از مشرکان بیزاری جست».

حضرت علی علیه السلام با اظهار تأسف در مورد آنها با دلیل و برهان و منطق هوشی و کلام شیوا آنها را به اشتباهشان معترف ساخت و حدود دو سوم جمعیت توبه کردند. ولی «یعقوبی» خوارج را شش هزار نفر ذکر می‌کند که دو هزار نفر از آنها باز می‌گردند و توبه می‌کنند.^۳ علی علیه السلام همراه با سپاهیان با بقیه جمعیت خوارج جنگید و جنگ آنها به یک روز نکشید و فقط ۹ نفر از آنها زنده ماندند که یکی از آنها عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود و تنها هفت نفر از سپاه علی علیه السلام به شهادت رسیدند.

امام چون می‌دانست حاکمیت بعد از خودش از آن بنی امیه خواهد شد، به اصحاب و شیعیان خود فرمود: «پس از من با خوارج نجنگید؛ زیرا کسی که در طلب حق بوده و خطا کرده همچون کسی (معاویه) نیست که در طلب باطل بوده و بدان رسیده است.» علت این گفتار حضرت این است که خوارج ابتدا به قصد حق حرکت کردند، ولی در این راه دچار اشتباه شدند، اما بنی امیه باطل بودند و بدان رسیده‌اند، از این جهت اولی این بود که با بنی امیه مبارزه شود نه با خوارج.^۴

اتفاقاتی که برای علی علیه السلام در زمان برخورد با خوارج روی داد، معاویه را خرسند نمود، از این رو وی دستور حمله به خاک عراق را صادر کرد.

علی علیه السلام از این عمل معاویه به خشم آمد و رو به کوفیان فرمود: «آن خونخوار فرومایه عده‌ای از برادران شما را کشته و اموالشان را غارت کرده است، در حالیکه شما در خانه‌های خود نشسته‌اید و برای دفاع از حریم خانه خود حرکت نمی‌کنید.»

۵- مشکل دیگر حضرت مصر بود، زیرا معاویه به عمروعاص امارت مصر را بخشیده بود. بنابراین در سال ۳۸ هجری لشکر عظیمی را راهی مصر

(۱) خاندان وحی، ص ۱۶۸

(۲) علی کیست؟، ص ۱۹۵

(۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۷

(۴) تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۲۳-۵۲۶

کرد. فرماندار آنجا محمد بن ابوبکر بود که او توان مقابله با آنها را نداشت و در نهایت نیز به شهادت رسید. خبر شهادت محمد بن ابوبکر و خیانت سپاهیانش به علی علیه السلام رسید، از آن رو حضرت، مالک اشتر را به مصر فرستاد و خطاب به اهل مصر نوشت: «من شمشیری از شمشیرهای خدا را به سوی شما می فرستم.» معاویه که از این امر مطلع شد، توسط مردی - که مالک به منزلش رفته بود - بوی را مسموم کرد و به شهادت رساند. معاویه از این امر بسیار شاد گشت و گفت: علی علیه السلام دو دست داشت، یکی عمار که در صفین کشته شد و دیگر مالک که امروز کشته شد.^(۱)

سیاستها و موضعگیریهای امام علیه السلام در مقام خلافت

امام علیه السلام زمام امور را در جامعه‌ای به دست گرفت که فساد را به ابرت برده بود و در همه زمینه‌ها، دشواریهای بسیار پیچیده در انتظارش بود؛ پس حضرت علیه السلام سیاست انقلابی جدید خود را برای تحقق بخشیدن به هدفهایی که به آن منظور حکومت را پذیرفته بود، بر آنان آشکار کرد.

سیاست انقلابی امام در سه زمینه بود: حقوقی، مالی، اداری

۱- عرصه حقوقی: اصلاحات امام علیه السلام در زمینه حقوقی لغو کردن امتیازاتی بود که قبلاً به آن اشاره شد.

۲- عرصه مالی: بر دو مسأله تکیه

داشت: الف) ثروتهای نامشروع که در روزگار عثمان بدست آمده بود. ب) برتری نهادن در عطایا، تا آنجا که امام همه آنچه را که عثمان از زمینها بخشیده بود، مصادره فرمود.

۳- عرصه اداری: الف) عزل والیان عثمان ب) واگذاشتن زمامداری به مردانی از اهل دین و عفت.^(۲)

شهادت امام علیه السلام

سه تن از خوارج با هم سوگند خوردند که علی علیه السلام، معاویه و عمرو عاص را در یک شب بکشند. دو نفری که قصد کشتن معاویه و عمرو را داشتند نتوانستند کنار خود را انجام دهند؛ ولی سومین نفر - عبدالرحمن بن ملجم مرزادی - به مقصودش دست یافت و سه هنگام نماز صبح با شمشیری فرق حضرت را شکافت، و دو روز بعد علی علیه السلام از آسیب آن زخم به شهادت رسید. بدن مطهر ایشان را شبانه دفن کردند. کسی از قبیره آن حضرت اطلاعی نداشت، تا اینکه بعدها امام صادق علیه السلام آن را به شیعیان نشان داد.

بهره شیعیه از خلافت پنج ساله علی علیه السلام

۱- با سیرت نیکوی خویش سیرت پیامبر را، به مردم خصوصاً نسل جدید نشان داد.

۲- با آنهمه گرفتاریهای طاقت فرسا و سرگرم کننده، ذخایر گرانبهایی را از معارف الهی و علوم فقه اسلامی میان

مردم به جا گذاشت.

۳- گروه انبوهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت کرد.^(۳)
۴- امیرالمؤمنین نخستین کسی است که به تألیف پرداخت. پس از او سلمان فارسی و ابوذر غفاری و اصبع بن نباته و عبدالله بن ابی رافع به تألیف کتب اسلامی پرداختند.

۱- قرآن مجید، به ترتیب نزول آیات که کاملترین و صحیحترین نسخه آن به خط کوفی حضور امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است.
۲- املاء که ۶۰ نوع علوم قرآن را با ذکر امثله خاص بیان فرموده است.

۳- جامعه علوی، که این اولین کتابی است که در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله جامع علوم تألیف شد.

۴- جفر، که مشحون بر همه علوم است، که محقق در مواقف می فرماید: «جفر و جامعه دو کتاب از آثار خط علی علیه السلام باقی است. تمام حوادث جهان تا انقراض عالم در جفر موجود است.»

۵- صحیفه علویه یا فرایض علوی

۶- کتاب الزکوة

۷- ابواب فقه

۸- کتاب الفقه، که فقه محمدی را

تشریح فرموده است.

۹- عهدنامه مالک اشتر

(۱) تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۵۲۹

(۲) پیتوایان ما و ائمه دوازده گانه، ص ۷۵، ۷۲

(۳) شیعیه در اسلام، ص ۱۹

- ۱۰- وصیت‌نامه برای محمد بن حنیفه
- ۱۱- عجایب احکام
- ۱۲- ودایع امام^۱
- بد نیست در اینجا به نهج البلاغه نیز که سید رضی آن را جمع‌آوری کرده اشاره‌ای کنیم که از بزرگترین کتب اسلامی است و به آن قرآن دوم نیز
- می‌گویند. یک مسیحی می‌گوید: «قرآن برادر کوچکی به نام نهج البلاغه دارد، شما اول، بشری را پیدا کنید که مانندش (مانند نهج البلاغه) را بیاورد تا برسیم به خود قرآن.»
- و باز به نقل دانشمند آلمانی می‌گوید: «اگر امروز علی زنده بود و هسمنین سمانات و خطبه‌ها را آیزاد می‌کرد، مسجد کوفه از شاهزاده‌های فرنگی پر می‌شد که از اقطاع عالم برای استماع سخنش گرد می‌آمدند.»^۲

(۱) زندگانی امیرالمؤمنین علی (ع)، ص ۱۰۱-۹۹

(۲) علی، شاهد رسالت و مهدی، موعود امم، ص ۲۸

منابع:

- الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: شیخ مفید، هاشم رسولی محلاتی (مترجم)، انتشارات علمیه اسلامی، چاپ دوم، ج ۱
- امام علی ابن ابیطالب: عبدالفتاح عبدالمقصود، محمود طالقانی (مترجم)، انتشارات شرکت سهامی انتشار، چاپ ششم، ج ۱
- امام علی ابن ابیطالب: عبدالفتاح عبدالمقصود، محمد مهدی جمعری، انتشارات سهامی انتشار، چاپ ششم، ج ۲ و ۵
- امام علی مرتضی و خلافت ابوبکر و عمر و عثمان: حسین رفیع پور
- تاریخ سیاسی اسلام: حسن ابراهیم حسن، ابوالقاسم یابنده (مترجم)، انتشارات جاویدان، چاپ ششم،
- تاریخ سیاسی اسلام: رسول جمعریان، سازمان چاپ و انتشارات ارشاد اسلامی، چاپ دوم
- تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلامی تا قرن چهارم: محمد جواد مشکور، انتشارات اشرفی، چاپ سوم
- تاریخ یعقوبی: احمد بن ابی یعقوب، محمد ابراهیم آبی (مترجم)، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم
- خاندان وحی: سید علی اکبر فرشی، انتشارات دارالکتب اسلامی، چاپ اول
- زندگانی امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ع): حسین همانزاده، انتشارات مکتب قرآن، چاپ اول
- زندگانی تحلیلی پیشوایان، ائمه دوازده گانه: عادل ادیب، اسدالله مبشری (مترجم)، انتشارات نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول
- شیعه در اسلام: محمد حسین طباطبایی، انتشارات بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، چاپ هشتم
- علی ابن ابیطالب پیشوای مسلمین: مصطفی زمانی، انتشارات پیام اسلام، چاپ ششم
- علی چهره درخشان اسلام: ابن ابی الحدید مغزلی، علی دوانی (مترجم)، انتشارات بعثت، چاپ سوم
- علی شاهد رسالت و مهدی، موعود امم: محمد تقی شریعتی، انتشارات ایران، چاپ چهارم
- علی کیست؟: فضل الله کمپانی، انتشارات دارالکتب اسلامی
- علی و فرزندانش: طه حسین، محمد علی خلیلی (مترجم)، انتشارات بنگاه مطبوعاتی گوتنبرگ، چاپ سوم
- مرد نامتناهی علی ابن ابیطالب: حسن صدر، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم
- مناقب الامام علی ابن ابیطالب: ابن مغزالی، سید محمد جواد آیت الله زاده مرعشی نجفی (مترجم)، انتشارات آرمان
- منتخب التواریخ: حاج محمد هاشم بن محمد علی خراسانی، انتشارات علمیه اسلامی